

اصلاحات بنیادی، در روند تاریخ معاصر ایران

ناصر اقاچری

گام نهادن در جهت تغییر ساختار کهنه، با گرایش به آزادی دمکراتیک و توسعه صنعتی، پدیده‌ای انتزاعی و زاییده‌ی خرد یک نخبه، یا روشنفکر نیست که با آن فرد خلق، و با او به‌گور سپرده شود. بلکه مقوله‌ای است اقتصادی - اجتماعی، برخاسته از تضاد آشتی‌ناپذیر مناسبات اجتماعی و نیروهای مولد در سطح جهانی، و منطقی‌ای، ضرورتی غیرقابل اجتناب که قوانین رشد و تکامل جامعه بشری آن را، به‌اجبار در دستور کار نیروها، احزاب و همه کسانی قرار می‌دهد، که با روند تحول و نو شدن ساختار اجتماعی توافق دارند و عمل‌کرد اجتماعی آن‌ها، بر این ضرورت انطباق دارد. در چنین وضعیت اجتماعی، برخورد طبقاتی در اشکال مسالمت‌آمیز و یا قهرآمیز همراه با چرخش‌های تاریخی، امری طبیعی خواهد بود. در این میان سازمان‌ها، احزاب و نهادها، و یا نمود یک جریان غیرمنسجم اجتماعی به‌صورت نخبه‌ای هوشیار، این واقعیت‌های عینی را درک می‌کند، و هدایت این موج نور را، در اختیار می‌گیرد. ولی سرانجام این پیش‌گامی، بستگی به آگاهی و اتحاد همه‌ی نیروهای اجتماعی، و شرکت وسیع مردم، در هدایت و سازندگی آن، و میزان رشد و آمادگی شرایط عینی دارد. بدون شناخت علمی و اتحاد مردمی، حتا در صورت آماده بودن زمینه مادی اصلاحات بنیادی، پیروزی ناممکن و جریان آن به‌بی‌راهه دیکتاتوری فردی و یا، بناپارتیسم مذهبی کشیده می‌شود. وقایع دوست ساله تاریخ معاصر ایران بیانگر این واقعیت عم‌انگیز است. در مقاطعی از تاریخ به‌علت ضرورت تحولات بنیادی، مردم وارد میدان مبارزه شده‌اند، و جان و مال و هستی خود را در طایف اخلاص گذاشته‌اند، ولی به‌دلیل عدم انطباق خواست مردم با هدف‌ها و منافع طبقاتی رهبری جنبش، گرایشاتی متضاد به‌وجود آمد و همه‌ی دست‌آوردهای چالش‌های اجتماعی، به‌باد رفته، و مردم و پیش‌گامان، راهی زندان و دار و مهاجرت شده‌اند. چون آخرین قیام دهقانی با ابعادی گسترده، در اوایل حاکمیت ایللیاتی قاجاریه، زیر پوشش ظهور امام زمان (جنبش شیخیه و بابی‌ها). یا نخبه‌گان و روشنفکران در نیمه‌راه پیروزی، برای حفظ منافع طبقاتی خود، اتحاد انقلابی با زحمتکشان را رها کرده‌اند. و با گرایش به سوی ارتجاع، سیر تحولات را به‌ناکامی سوق داده‌اند. چون

سرنوشت انقلاب مشروطیت و چرخش لیبرالیسم به سوی واپس‌گرایان و استعمار. گاهی، اصلاحات ناشی از درک و خواست هیئت حاکمه است. این مورد تحت تاثیر آگاهی از پیشرفت‌های علمی - تکنولوژی در دنیاست، که گرایش به اصلاحات اقتصادی - صنعتی را برای مقابله با قدرت نظامی استعمار، به هرم قدرت تحمیل می‌کند. چنین اصلاحاتی که با دستور از بالا به حرکت درمی‌آید، در مرحله اجرا با دسیسه‌چینی و تفرقه‌افکنی نیروهای ارتجاع، مواجه می‌شود. حاکمیت نیز، از وحشت از دست دادن قدرت و منافع فردی، دچار تردید می‌شود، و حتا دستور قتل مجریان اصلاحات را صادر می‌کند. مانند اصلاحات قائم‌مقام و امیرکبیر.

در کشور ما پای‌بندی روشنفکران و نخبه‌گان به منافع طبقاتی خود، دارای آن‌چنان عمق و ابعادی است، که آینده توسعه صنعتی کشور را تحت تاثیر جدی قرار می‌دهد، و روند تحولات بنیادی را با شکست مواجه می‌کند. لذا آزادی‌های دمکراتیک و امکان رشد و تکامل نیروهای مولد، تازمانی مورد حمایت این افشار قرار می‌گیرد که در محدوده‌ی رفرفرم باقی بماند. گویی در فرهنگ امروزی ما که آسمانی است جایی برای سربلندی وطن، و پیشرفت علم و صنعت وجود ندارد. عمق جهان‌بینی قرون وسطایی، حاکم بر اذهان مردم، خلق و آموزش عروسکی از مجموعه اکثریت خاموش است، که جز منافع فردی آن هم در ارتباط با باورهای نسل‌های مرده و عقب‌مانده، امکان دیگری راه تصور نمی‌کند. این عروسک حتا اعتقادش را به صورت یک مبادله تجاری با آفریننده می‌بیند. و اوج اخلاق معنویش معامله‌ای پایاپای با خداست برای دریافت رفاه و امکانات وعده داده شده، در قبال تسلیم و سرسپردگیش. لذا مبادله، خرید و فروش و دلالی با ارزش‌ترین ویژگی فرهنگی - اقتصادی اوست. از این رو چنین تیپ اجتماعی همه‌ی انحرافات اخلاقی خود را با یکی از این مبادلات به‌تعمال می‌رساند، و خود را منزله و شایسته تصور می‌کند. حتا اگر دستانش تا آرنج به خون آغشته باشد. فاجعه‌ای فرهنگی که به جهان‌بینی انسانی ایران‌زمین تحمیل شده است. ولی روشنفکران و نخبه‌گان و هنرمندان تاریخ معاصر ما، با آن مقابله علمی - هنری نمی‌کنند، و در جستجوی علت و معلول آن نیستند.

در تاریخ پرفراز و نشیب معاصر، شاهد مطرح شدن اصلاحات بنیادی به دفعات بوده‌ایم. ولی هر بار، عوامل بازدارنده و واپس‌گرا، با کمک استعمار و امپریالیست در فرم‌هایی تازه، توانسته‌اند روند رشد و تکامل اجتماعی راه، در مقاطع تاریخی خاص، متوقف و با ناکامی مواجه کنند. عامل مهم کامیابی واپس‌گرایان، عدم آگاهی مردم از پایگاه و منافع طبقاتی و آماده نبودن زمینه مادی تحولات بنیادی بوده و هست. ولی اگر با نگاهی ژرف، تاثیر این تحولات شکست‌خورده را بر سیر تحولات تا به امروز مطالعه کنیم، می‌بینیم در کل، این نیروهای ارتجاعی و بنیادگرا هستند که هر روز بیشتر، به‌پس رانده می‌شوند، و فضای حیاتی‌شان محدودتر می‌شود.

اولین موج اصلاحات، با گرایش به صنعتی کردن ساختار اقتصادی جامعه، در دوره سلطنت فتحعلی شاه قاجار، به وقوع پیوست. علت بروز چنین پدیده‌ای که نسبت به ساختار اجتماعی خود، استثنایی بود، رشد و توسعه صنایع کوچک به کارخانه‌های تولیدی بزرگ، یا خرد علمی نخبه‌گان، و یا ناشی از ارتباطات سیاسی - اقتصادی با جهان توسعه یافته، نبوده بلکه این گرایش ذهنی، بخش کوچکی از حاکمیت آن زمان بوده. آن هم در حالی که مناسبات اجتماعی آن نظام (ایلیاتی - کشاورزی) زمینه مادی پذیرش چنین دگرگونی را نداشته است. علت وجودی چنین گرایشی در آن شرایط تاریخی، توسعه روزافزون صنایع بزرگ در غرب، و مناسبات استعماری مسلط بر جهان توسعه یافته و سیاست معروف به کشتی‌های توپدار، که باعث بروز جنگ‌های استعماری در سراسر جهان با کشورهای توسعه نیافته‌ای چون ایران گردید. جنگ‌هایی ناخواسته برای اقتصاد طبیعی ما، که خواب چندصدساله و قرون وسطایی جهان‌بینی الهی ما را، پریشان کرد. دیگر چنین جهان‌بینی و حاکمیت فئودالی - عشیره‌ای قادر به بقا نبود. (تصرف بخش‌های بزرگی از ایران توسط روسیه تزاری در شمال و جدا کردن تدریجی بحرین، افغانستان و بخش بزرگی از بلوچستان در جنوب توسط انگلستان) ادامه حیات ارتجاع در باقی مانده ایران، بستگی مستقیم به توسعه صنایع سنگین داشت. خان و شاه، و روحانی به‌عنوان با سواد و روشنفکر آن زمانه، برای حفظ خود در مقابل تهاجم توسعه‌طلبانه مدرنیته، می‌باید به‌دانش و صنعت مدرنیته روی بیاورند. می‌باید صنایع ذوب و توپ‌ریزی و... را وارد می‌کردند و افرادی را برای کسب این دانش‌ها به‌دیار کفر!! بفرستند. و این یعنی تغییر ساختار اقتصادی نظام. نیروهای واپس‌گرا در مقاطع تاریخی بحرانی، از اصلاحات بنیادی استقبال می‌کردند. ولی با پی بردن به ماهیت این روند که در تضاد آشتی‌ناپذیری با مناسبات ارتجاعی حاکم بوده، عقب می‌نشستند. و به سرکوب نهادها و جریان‌های مرفقی می‌پرداختند. این دور باطل تا به امروز تکرار شده، و همیشه نیروهای ارتجاعی خود را در پشت اعتقادات مذهبی مردم پنهان کرده‌اند و با این ابزار مقدس، هر نیروی مرفقی را از میان برده‌اند.

ترکیب هرم حاکمیت در دوره اصلاحات اول، عبارت بود از شاه و اطرافیان که حاکمیتی ایلیاتی را اعمال می‌کردند. اشراف و فئودال‌های زیاد طلب که متخصص غارت مردم بودند. و روحانیتی که جز علم کلام، با علوم و دانش مدرن به‌کلی بیگانه بودند. تنها خلاقیت این مجموعه، گنج گرفتن مردم فقیر لای دیوار، برای چند اشرفی‌یوش‌تر، باج‌ستانی بی‌رحمانه، گوش بریدن و چشم کور کردن، سرب مذاب در حلق رنجبران ریختن و تجاوز به ناموس آن‌ها بود. این گروه‌ها بسا دیدن ابعاد عظیم پیشرفت و توسعه صنعتی جهان، به وحشت افتادند و عکس‌العمل‌های متضاد از خود نشان دادند. عده‌ای در پیله تاریک خود فرو رفتند و راه و شیوه گذشته را ادامه دادند. بخش دیگر برای مبارزه با دست‌آوردهای علمی - فنی جهان، جنگ در

باورهای خرافی و متروکه زدند. و به نام شرک و الحاد و... منکر وجود دانش بشری شدند. گروه کوچکی از این هرم قدرت، بقای خود و طبقه‌اش را، در شناخت تحولات و سمت‌گیری در جهت آن دیدند. در این رابطه «در سال ۱۸۱۱ دو تن محصل به‌خارج اعزام شد و در سال ۱۸۱۵ پنج تن دیگر به‌وسیله عباس میرزا (سردار جنگ‌های ضد استعماری با روسیه تزاری) فرستاده شدند تا پزشکی و ریاضی و علوم طبیعی و زبان و فن توپ‌خانه را فراگیرند» به نقل از کتاب ایران در دو سده‌ی واپسین، اثر احسان طبری، صفحه ۶۳.

بعضی از این نیروهای اعزامی مانند میرزا صالح شیرازی و خسرو میرزا فرزند عباس میرزا ولیعهد، دست به‌روشنگری و آشنا کردن جامعه ایران، با تحولات و پیشرفت‌های صنعتی جهان زدند. سفرنامه‌های منتشر شده از جانب این افراد، تأثیر سازنده‌ای بر قشرهای اجتماعی چون بازاریان، گروهی از اشراف، روحانیون غیروابسته به دستگاه دولتی و افراد با سواد، به‌جا گذاشت. اگرچه استعمار انگلیس نیز، اولین تشکیلات فراماسیونی را در میان همین افراد پی افکند. «سفرنامه میرزا صالح شیرازی و حیرت‌نامه میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی شیرازی (بنیان‌گذار فراماسیون در ایران) و سفرنامه خسرو میرزا که در سال ۱۸۲۹ به‌همراه امیرکبیر به‌روسیه سفر کرد تأثیر عمیقی در روشننگری اجتماعی داشت» کتاب ایران در دو سده واپسین، احسان طبری، صفحه ۶۵. جهت کسب اطلاعات کامل‌تر به کتاب فکر آزادی و مقدمه‌ی نهضت مشروطیت در ایران، اثر فریدون آدمیت، حقوق‌بگیران دولت انگلیس در ایران، اثر اسماعیل رائین، کتاب تاریخ روابط ایران و انگلیس، اثر محمود محمود و کتاب واپسین جنبش قرون وسطایی، اثر قشایی و کتاب ایران در دو سده‌ی واپسین، اثر احسان طبری مراجعه فرمایید.

سیرزا مصطفی‌خان افشار، روزنامه‌نویس خسرو میرزا پس از دیدن کارخانه‌های صنعتی پیتربورگ می‌نویسد: «بسیار حیف باشد که دستگاه بخار که باعث رونق عموم صنایع و مایه تحصیل اغلب منافع است، به آن سهولت ماخذ، در ایران متداول نشود» ایران در دو سده‌ی واپسین، اثر احسان طبری، صفحه ۶۶.

اولین اقدامات عملی در جهت اجرای اصلاحات بنیادی، مربوط می‌شود به دوره‌ی صدارت قائم‌مقام فراهانی. وزیر محمدشاه قاجار «قائم‌مقام در دوران پیشکاری عباس میرزا، به‌همراه او نقش بزرگی در تجدید سازمان ارتش عشایری - چریکی ایران و ایجاد ارتش معاصر و پایه‌ی مادی - فنی اسلحه‌سازی در ایران (توپ‌ریزی و ذوب فلز) ایفا کرد.» ایران در دو سده‌ی واپسین، احسان طبری، صفحه ۷۶. دستان واپس‌گرایان و خرافه‌پرستان با بهره‌گیری از جهل و ناآگاهی توده‌ها، برای جنبانی هولناک به‌کار افتاد. آن‌ها از وحشت به‌خطر افتادن موقعیت اجتماعی - اقتصادی‌اشان، همگام با دسیسه‌های استعمار انگلیس این اندیشمندان بزرگ را، که همسو با تمدن بشری و برخلاف جریان سنت و خرافات، عمل می‌کرد، به‌قتل رساندند.

«استعمار انگلیس دست به‌کار شد. سفیر انگلیس سرجان کمپ‌بل، موافق گزارش‌های

رسمی و خاطرات خود او با همدستی میرمحمد مهدی، امام جمعه تهران با بخش مبلغی لیره در میان عده‌ای، کارزار پلید افترازی را علیه صدراعظم شروع کرد... کتاب حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، چاپ چهارم، صفحات ۴۴-۴۸. نقل از ایران در دو سده‌ی واپسین، احسان طبری، صفحه ۷۷.

قائم‌مقام به‌مسلخ مرگ رفت، رونداصلاحات و صنعتی شدن دچار وقفه شد. ولی بیروزی برای ارتجاع، کوتاه‌مدت بود. روند سیاسی - فرهنگی اصلاحات با کمک روشنفکرانی که مسوولیت روشنگری را پذیرفته بودند، و غیرجانبداری را، تبانی با جبهه ستم می‌دانستند، پنهان از دیده‌ها، در اعماق به‌سیر خود ادامه می‌داد. جهان‌بینی متروکه و واپس‌گرا با اقتصادی طبیعی در آن شرایط جهانی، قادر به‌حل مسایل اجتماعی نبود. شکست‌های پی‌درپی در جنگ با استعمار تزاری، و از دست دادن بخش‌های مهمی از ایران این واقفیت را به‌اثبات رساند. اگرچه این، فاجعه‌ای فلاکت بار و تحقیرآمیز بود، ولی اثراتی عمیق، در بیداری ایرانیان به‌جا گذاشت. ایران به‌سرعت وارد یک مرحله پرچالش می‌شد. شرایط اجتماعی آستن یک بحران عمیق اقتصادی - مذهبی بود. دهقانان و ققرای شهری، که روحانیت ریز را، همه جا در کنار خان و فنودال و اشراف و حاکمیت جنایتکار می‌دیدند، و با هیچ جهان‌بینی دیگری آشنایی نداشتند. مذهبی نو را پذیرفتند، و با آن به‌قیامی خونین پرداختند. قیامی مسلحانه که حتی زنان و کودکانشان را در سرنوشت شوم آن، سهیم کردند. در این قیام ضداستبدادی، ضد مالکیت زمین و مردمی، نقش زنان مبارزه، آن چنان چشم‌گیر و برجسته بود که در شورش زنجان، فرماندهی نظامی گروهی از قیام‌کنندگان، در اختیار یک بانوی شجاع به‌نام رستمه بود. و یکی از رهبران ایدئولوژیک آن‌ها یک بانوی اندیشمند به‌نام قزوه‌العین بود. برای اطلاع بیشتر به‌کتاب واپسین جنبش قرون وسطایی، اثر آقای فزاهمی مراجعه شود. جامعه در بحران عمیقی فرو رفت و جنگ داخلی نابرابری، ایران را فراگرفت. شعارها و هدف‌های این قیام دهقانی بو و عطر اصلاحات را تداعی می‌کرد. عدالت، و از میان رفتن مالکیت زمین با حرام دانستن خرید و فروش آن. و آزادی زنان، در حدی که می‌توانستند هم چون برادران و همسرانشان بجنگند، و تا حد اجتهاد بیاموزند. اثرات اجتماعی این شورش گسترده، اگرچه توأم با ناکامی و شکست بود، ولی حاکمیت استبدادی را، واداشت دوباره به‌سوی اصلاحات روی بیاورد. ولی تاثیر آن در روحانیت، خلاق بود و باعث گردید بخشی از این قشر، از هر م قدرت فاصله بگیرند، و رویکردی مردمی پیدا کنند. روحانیت بیدار شده، در چهره‌ای فراملی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی نمود پیدا کرد. و شخصیت‌های ملی آن نیز، اثرات مهم و ارزشمندی در سیر تحولات اجتماعی ایران به‌جا گذاشتند. چون میرزای شیرازی و آیت‌الله طباطبایی. اگرچه پس از مشروطیت، این روحانیت بنیادگرا و ارتجاعی بود، که در اهرم‌های قدرت سهیم شد، ولی اثرات فرهنگی - اجتماعی روحانیت رادیکال، در قیام‌هایی چون خیابانی و میرزا کوچک خان خود را

نشان داد. قیام‌هایی که به‌خون نشستند.

ولی به‌رغم تکرار مکرر شکست‌ها، مبارزه برای درهم شکستن ساختار پوسیده فئودالی و ایدئولوژی‌اش و خرافه‌پرستی ادامه داشت. جامعه‌کُند، ولی به‌صورت غیرقابل برگشتی به‌پیش می‌سرفت، و اثرات به‌جا مانده از اصلاحات شکست خورده، به‌صورت کارخانه‌ها، قد می‌افراشتند.

موج دوم اصلاحات

این موج با سلطنت ناصرالدین شاه و صدراعظمی امیرکبیر آغاز شد. امیرکبیر که در مکتب قایم مقام پرورش یافته بود، با احداث مدرسه دارالفنون و ایجاد روزنامه‌ی «وقایع اتفاقیه»، اصلاحات مالی، تاسیس کارخانه‌های شکرسازی، ریسمان‌سازی، بلورسازی، چلوارسازی، حریربافی، گامی جسورانه و بزرگ در مسیر تکامل اجتماعی برداشت. و بنیاد طبقه‌ای را پی ریخت (سرمایه‌داری صنعتی) که ادامه حیاتش، وابسته به توسعه صنعتی و طبقه کارگر بود. اصلاحات مرحله دوم، نیز دوره‌ی کوتاهی از تاریخ کشورمان را به‌خود اختصاص داد. تهاجم واپس‌گرایان همراه با دخالت ریاکارانه استعمار انگلیس و ناآگاهی و بی‌تفاوتی مردم، آن اکثریت خاموشی که هرگز به‌حساب نمی‌آمدند و فراموش شده بودند. اکثریت خاموشی که در روزمرگی یک اقتصاد طبیعی به‌سرمی‌بردند، و قتل عام دهقانان محروم و گرسنه را به‌دست امیرکبیر از یاد نبرده بودند، به‌قتل‌گاه استبداد رفت. این موج نیز به‌سروشست اولی دچار شد. ولی روند رشد و تکامل اجتماعی، تابع فرد و اراده‌ی فردی و یا حاکمیت ارتجاعی نیست. تداوم زندگی اجتماعی در گرو، فراهم کردن امکان تغییرات بنیادی در مناسبات اجتماعی واپس‌گرا و آماده کردن شرایط مناسب برای رشد پویای نیروهای مولد است. از این رو، مناسبات اجتماعی واپس‌گرا، هرچند شکننده‌اند، و آماده فرو ریختن ولی بدون مشارکت و اعمال اراده‌ی مردمی، هرگز در جهت تکامل به‌حرکت در نخواهد آمد.

با پی‌گیری وقایع تاریخی آن دوران، به‌تأثیر عمیق اصلاحات در ظاهر شکست خورده، بر تحولات دوره‌ی ناصری پی می‌بریم. یکی از این چالش‌های همه‌گیر ضد استعماری، واقعه تحریم تنباکو بود. در این تحول نقش مردم، چون مثنی آهنین پایه‌های استبداد را لرزاند، و استعمار را به‌وحشت انداخت. این اولین پیروزی مردمی، بر ساختار پوسیده‌ی ارتجاع بود. که زنان نیز در آن سهم بودند، و زمینه را برای حرکتی مردمی‌تر و بزرگ‌تر آماده نمودند. روحانیت بیدار، که از جنبش شیخیه و قیام دهقانی زیر پوشش بایبه درس‌های بزرگی آموخته بود، و با نقش و هدف‌های مخرب استعمار، در شکست‌ها و عقب‌ماندگی صنعتی آشنا شده بود، دست یاری به‌سوی مردم دراز کرد، و با همیاری توده‌ی مردم توانست استعمار و استبداد را شکست دهد. و قرارداد استعماری تنباکو را لغو نماید.

موج سوم، با جنبش بازاریان، روشنفکران و روحانی، که رویکردی مردمی یافته بود با شعار عدالت خانه آغاز گردید. ولی با گسترش خود، به انقلاب مشروطیت تبدیل شد. انقلابی که پیروزی بزرگی را، برای روشنفکران، بازاریان مترقی و روحانیت متجدد به ارمغان آورد. مرحله اول انقلاب از پشتوانه‌ی مردمی گسترده‌ای برخوردار نبود. لذا طیف ارتجاع از شاه مستبد و اشراف قدرت طلب تا روحانیون مشروعه‌خواه و زمین‌داران بزرگ و خان‌های ایلات با کمک نظامی استعمار تزاری، مجلس را به توپ بستند و با ارزش‌ترین فرزندان ایران زمین را، بر دار کردند. با این تهاجم نیروهای واپس‌گرا، انقلاب مشروطیت وارد مرحله مردمی خود شد. مردم ستم‌دیده، رنج‌کشیده، که از سده‌ها و دهه‌ها بیداد، به مهاجرت رفته بودند، و در کشورهای همسایه با تحولات اجتماعی، آشنا شده بودند. به‌خصوص مهاجرانی که با کار در صنایع نفت قفقاز، به یک کارگر نیمه‌ماهر صنعتی تبدیل شده بودند، و در مکتب انقلابی سوسیال دمکرات‌های روسیه آموزش دیده بودند. به‌صورت یک نیروی متشکل در سازمان غیبی سوسیال دمکرات‌های تبریز به رهبری علی مُسیو، مانع از نابودی انقلاب شدند. حرکت انقلابی و شجاعانه ستارخان، بدون پشتوانه سوسیال دمکرات‌های ایران، قادر به تداوم نبود. انقلاب و اصلاحات فراتر از اشراف مترقی، روشنفکران و روحانیت متجدد، به مردم متکی شد. تکیه‌گاهی که آخرین سنگر انقلاب و مقاوم‌ترین آن بود. مردم صادقانه وارد میدان این نبرد خونین شدند.

طی محاصره طولانی تبریز و نبرد بی‌امان، با سپاه واپس‌گرایان، زمانی که خانواده‌های مبارزین برای دفن اجساد عزیزانشان اقدام می‌کردند، با حیرت متوجه می‌شدند عده‌ای از این شهدا، شیرزان مسلحی بودند که شجاعانه با دمنش‌ترین ارتش استبدادی، رزمیده بودند. این دلیر بانوان فرهیخته، تاریخ کشورمان را به این افتخار بزرگ مزین کردند. افتخار برابری زن و مرد در پیکار مرگ و زندگی، برای داد و آزادی. برای رهایی از تاریکی جهل و ناآگاهی. (برای کسب اطلاعات بیشتر به تاریخ مشروطیت ایران احمد کسروی، تاریخ بیداری ایرانیان ناظم‌الاسلام کرمانی و کتاب هدف‌ها و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا سلطنت پهلوی اثر محمدحسین خسروپناه مراجعه فرمایید). با این پشتوانه مردمی، انقلاب مشروطیت توانست جبهه ارتجاع را درهم بکوبد و پیروزی را به آغوش بگیرد. ولی این شادی دیری نپایید، و بهار کوتاه آزادی به سر آمد. ارتجاع در پناه مشروعه‌خواهان و روحانیونی که از مردمی شدن انقلاب، و ایدئولوژی سوسیال دمکرات‌های آن، ترسیده بودند، انقلاب را از محتوی تهی کردند، و کالبدی مسخ به‌جا گذاشتند. عامل عمده پیروزی بنیادگرایان، آماده نبودن زیربنای مادی انقلاب، برای چنین تحولی در مناسبات اجتماعی دوران قاجاریه بوده است. ساختار اجتماعی که اتکای اقتصادی آن، بر مالکیت زمین و سرمایه‌داری مالی - تجاری است. و بورژوازی صنعتی

آن ماهیتی چندگانه و متضاد دارد «کارخانه دار، دلالی زمین و املاک، داد و ستد بازرگانی». روندی که برای هدف مقدس لیبرالیسم کسب سود از هر طریقی، طبیعی است. با جمع شدن این ویژگی‌ها، پیروزی ارزشمند مشروطیت، امکان تداوم نداشت. به‌خصوص زمانی که نمایندگان بورژوازی که بیشتر فراماسیونری بودند، به‌سازش با ارتجاع و روحانیت که از تعمیق انقلاب گریزان بود، تن می‌دهند، و صادق‌ترین نیروهای انقلاب، سوسیال‌دمکرات‌ها و رهبران‌شان را تنها می‌گذارند. تا در محاصره استعمار تزاری و نیروی عشایر هوادار استبداد، قتل‌عام شوند. همراهی خان‌ها و بزرگ مالکان در ظاهر مشروطه‌خواه، چون اسد بختیاری، سپهدار تنکابنی، یفرم‌خان ارمنی با جبهه راست، نقطه پایان انقلاب بود. ولی اثرات ماندگار انقلاب، شرایط اجتماعی راه آن‌چنان دگرگون کرد که بازگشت به مناسبات اجتماعی ما قبل انقلاب برای دیکتاتور بعدی غیرممکن شد. و این گام بزرگی به‌جلو بود.

موج چهارم:

موج چهارم اصلاحات در دوره‌ی بناپارتیسم رضاخانی به وقوع پیوست. رضاخان در مقطعی از تاریخ ایران، اهرم‌های قدرت را در دست گرفت، که شمال ایران شاهد تثبیت اولین حکومت سوسیالیستی مجهز به جهان‌بینی علمی بود. و امپریالیست و استعماروار ارتجاع جهانی در تهاجم به این نظام نرپا، شکست خورده و وحشت‌زده از جهانی شدن آن، عقب‌نشسته بودند. از سری دیگر، سیر تحولات در ایران از نظر آگاهی سیاسی، به آن مرحله‌ای از رشد رسیده بود، که احزاب و گروه‌های مترقی، فعال بودند. ولی بدون درک ضرورت ایجاد یک جبهه متحد ضد دیکتاتوری - استعماری هر روز در یک گوشه ایران ضرورت غیرقابل اجتناب اصلاحات بنیادی، به‌صورت یک جنبش انقلابی ظهور می‌کرد. جنبش جنگل و میرزا کوچک‌خان، جمهوری رشت و حزب کمونیست ایران، قیام محمدتقی‌خان پسیان در خرامان و خیابانی در آذربایجان، اگرچه همگی شکست خوردند، ولی امکان بازگشت به مناسبات اجتماعی قرون وسطایی راه، با خود از میان بردند. و روشنگری به‌حدی عمق پیدا کرده بود، که زنان اندیشمند به‌پیروی از شیرزنانی که مسلحانه مشروطیت را پاس داشته بودند. وارد جبهه بزرگ فرهنگی شدند و با احداث گسترده مدارس برای آرزش زنان (با سرمایه‌ی خصوصی) به‌خرافه‌پرستان، ارتجاعیون و استعمار نشان دادند، ایرانی مبارز، زن و مرد، راه خود را، برای ادای دین به آزادی و وطن، پیدا می‌کنند.

با وجود چنین شرایط عینی، رضاخان بی‌باید در جهت روند توسعه صنعتی ایران گام برمی‌داشت. واقعیت‌های تاریخی و ضرورت‌های اقتصادی و آگاهی سیاسی مردم، راه دیگری، برای سردار سپه باقی نگذاشته بود. به هر حال، در دوره‌ی بناپارتیسم او، راه‌آهن سراسری ساخته شد. هم‌چنین مقدمات احداث کارخانه ذوب آهن، و کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی و

قد و صنایع نظامی فراهم شد. جاده‌ها، احداث شدند. ولی این شخصیت نیز مانند هر نظامی دیگر، تنها منطبق زور را می‌شناخت. و حکومت مطلقه را. از این رو به خود اجازه می‌داد حتی مفاهیم و مقولات را، به سبک خود معنا کند. آزادی و برابری زنان را، نه در حق رای آنها، و حق انتخاب شدنشان برای مجلس شورای ملی، بلکه در برداشتن قهری حجاب آنها می‌دید. آن هم با قلدری و توهین. با تغییر در قانون اساسی مشروطیت، آزادی اندیشه را به گور سپرد. و چون قادر به تحمل مخالفین نبود، به یک جلاد تبدیل گردید. در سیاست خارجی، با گرایش به آلمان و ترکیه مقدمات اشغال ایران توسط نیروهای متفقین را فراهم نمود.

با تبعید رضاخان و اشغال ایران، امکان تشکیل احزاب سیاسی و سازمان‌های صنفی فراهم شد. یک بهار آزادی دیگر، ولی کوتاه‌مدت. که با خروج نیروهای متفقین، باز هم وارونه گشت. با این تفاوت که این بار لبه تیز اختناق تنها علیه نیروهای چپ سازمان‌های کارگری بود. دهه ۲۰-۳۰ دهه مبارزات سیاسی، و روشنگری مردمی بود. در انتهای این دهه، طرح ملی شدن نفت، شوری در مردم آفرید ولی در نهایت، شکست را ارمغان داشت و سرکوب و دیکتاتوری هارپلیسی. در همه‌ی این تحولات پیچیده، مناسبات مورد نظر نیروهای انقلابی بسیار پیش‌تر از زمینه مادی جامعه بوده است. لذا ذهنیت رادیکال بدون زمینه مادی لازم، بر لبه تیغ می‌رزمید. در این وضعیت آن‌گاه که سرمایه‌داری جهانی برای حفظ منافع امپریالیستی خود، با نیروهای واپس‌گرا به ائتلاف پنهان و آشکار دست می‌زند، بهار آزادی به زمستان سرد اختناق تبدیل می‌شد. از مهم‌ترین مسایل اقتصادی که در اواسط این دهه مطرح شد، پیشنهاد دولت شوروی برای عقد قرارداد نفت شمال ایران بود. قراردادی که اصل پیشنهادی آن در اسناد مجلس شورای ملی ایران موجود است. طبق این پیشنهاد اقتصادی، نسبت سهام طرفین قرارداد، بدین شرح بود. ۴۹ درصد منافع برای طرف ایرانی و ۵۱ درصد برای طرف شوروی با توجه به این که طی مدت ۲۰ سال قرارداد، سهم طرف شوروی به صفر می‌رسید، و کلیه سرمایه‌گذاری‌های انجام‌شده توسط طرف شوروی به ایران تعلق می‌گرفت به اضافه مسوولیت تربیت کادرفنی که در تعهد، طرف شوروی بود. در حالی که در همان زمان قرارداد ایران و انگلیس برای نفت جنوب، ۲۰ درصد سهم ایران و ۸۰ درصد منافع به امپریالیست انگلیس تعلق داشت. پیشنهاد شوروی‌ها، یک سرمایه‌گذاری عادلانه و پایاپای بود. که می‌توانست پایه مادی باشد، برای ملی کردن صنعت نفت ایران. ولی حاکمیت ارتجاعی شاه، نیروهای فراماسیونری، و جاسوسان CIA که خواهان نفت شمال ایران بودند. و روشنفکران راه سومی که پایگاه طبقاتی ایشان خرده بورژوازی ایران بود، هم‌گام با رهبران ملی‌لیبرالی که امید به آزادخواهی امریکا داشتند، علیه این قرارداد که می‌توانست از نظر اقتصادی غرب را وادار به تجدید نظر در قرارداد نفت جنوب کند، به مخالفت برخاستند.

کودتای امریکایی ۲۸ مرداد، طومار ملی‌گرا و توده‌ای را درهم پیچید. پیگرد خانه به خانه

کمونیست‌ها آغاز شد. تیرباران‌های پی‌درپی و زندان‌های بلندمدت، فرزندان ایران را در آغوش گرفت. ولی شاه نتوانست مدت طولانی در آرامش به سر برد. شروع دهه چهل، هم‌زمان شد با اعتصابات و قیام‌های مردم، به‌خصوص در تهران و قم، و اعتصاب وسیع و بزرگ فرهنگیان در سراسر ایران و شورش‌های پراکنده دهقانی به‌خصوص در فارس. نظام پلیسی شاه را غافلگیر، و به وحشت انداخت. پیشرفت‌های سریع علمی - فنی در جهان، اصلاحات بنیادی و شکستن ساختار اقتصادی - سیاسی فئودالیسم را در دستور روز نیروهای بالنده ایران قرار داد. ولی شاه ناتوان از درک سیر تحولات، راه پدر را می‌رفت. سرکوب، دستگیری و زندان برای پیشگامان جریان تکامل اجتماعی، و لشکرکشی از چند جبهه به‌استان فارس، برای قتل عام دهقانان زیر ستمی که از فقر و زندگی سخت کوه‌نشین و تجاوز به حریم خانواده‌هایشان توسط ژاندارم‌ها، به‌ستوه آمده و شوریده بودند. سرآغاز دوره‌ی جدید اختناق شاهنشاهی، حاکمیت مطلقه، با گرایش تک‌حزبی، در فرم بناپارتیسم و با رنگ مذهبی (سایه خدا) انجام یافت. گویی همه‌ی خودکامگان برای توجیه جنایات خود چنگ در ریمان الهی می‌زتند. باز هم سکوت سنگین گورستان، ایران را فراگرفت. ولی پدرخوانده‌های انحصارات چندملیتی به‌خصوص از نوع انگلوساکسون آن، که با کرسی‌های شرق‌شناسی در آکادمی‌های علوم و کار تحقیقی گسترده در زمینه تحولات اجتماعی و زیرساخت فرهنگی کشورهای جهان سوم به‌خصوص کشورهای اسلامی که دارای منابع عظیم نفت و گاز هستند، به‌خریبی می‌دانستند، توفان بزرگ‌تری در راه است. و فرهنگ دیرینه سال ایرانی، با تسلیم و بردگی و اختناق در تضاد است، برای مهار و پیشگیری روند تحولات آینده، که احتمال از دست رفتن ایران و منافع شرکت‌های نفتی چند ملیتی را دربر داشت، شاه را وادار به عقب‌نشینی از مواضع ارتجاعی خود کردند، و بر سر یک دوراهی قرارش دادند. یا سلطنت با اصلاحاتی که طبق طرح سپاه صلح امریکا تنظیم شده باشد. یا کناره‌رفتن از سلطنت. و بدین صورت اصلاحات دهه چهل با «نام انقلاب سفید» یا انقلاب شاه و مردم به‌مرحله اجرا درآمد.

رساله‌ی علم‌آشنایی

موج پنجم اصلاحات

اصلاحات موج پنجم نسبت به‌مراحل قبلی، گام‌های بلندی به‌جلو داشت. چون اصلاحات ارضی، حق رای برای بانوان و حق انتخاب شدن آن‌ها، به‌عنوان نماینده مردم، و برابری حقوق مدنی برای اقلیت‌های مذهبی. اصولی که مذهب رسمی آن‌ها را به‌رسمیت نمی‌شناخت. و در مقابل آن ایستادگی کرد. چنان‌چه این اصلاحات از اسطخ به‌عمق می‌رفت، می‌توانست اثرات بسیار مهمی در زیربنای اقتصادی ایران به‌جا بگذارد. ولی «سایه خداه گوش به فرمان غرب بود.

و به پیروی از برنامه‌های اقتصادی سرمایه‌داری امپریالیستی، به صنایع وابسته اکتفا کرد. منابع ارزشمند ایران که به نسل‌های آینده نیز تعلق داشت، ارزان فروخته شد. و درآمدش را به سرمایه‌گذاری کلان در صنایع اروپا، آلمان، ماشین‌سازی و کشتی‌سازی انگلیس و انرژی اتمی فرانسه، اختصاص داد. تزریق دلارهای نفتی ایران علاوه بر تعدیل بحران‌های امپریالیستی، سرمایه‌های مالی بانک‌های آمریکا را تامین می‌کرد. شاه تصور می‌کرد سرمایه‌داری به سرمایه‌داری جهانی، به تنهایی می‌تواند حکومت استبدادی با اقتصاد وابسته‌اش را حفظ کند. شاه پارا از این فراتر نهاد، و با اعزام نیروهای نظامی به سلطان‌نشین عمان، چپ‌های ظفار را قلع و قمع کرد. ولی هیچ کدام از این ترندهای اقتصادی - نظامی و حتا پلیس امنیتی قدرتمند (ساواک) نتوانست سلسله پهلوی را در مقابل اتحاد مردم، همان مردمی که در معادلات انحصارطلبان جایی ندارند. پاس بدارد، توفانی مردمی در راه برد. توفانی سهمگین که شاه مقتدر را، با اشک در چشم به زباله‌دان تاریخ انداخت.

موج ششم اصلاحات

ضرورت تغییرات بنیادی در ساختار اقتصادی - اجتماعی، مدت‌ها به تدریج افتاده بود و پاسخ سنجیده‌ای به آن داده نمی‌شد. نظام وابسته شاهنشاهی قادر به درک این واقعیت‌ها نبود. حکومت مطلقه سایه خدا، با اتکا به ارتشی که طی چند روز توانست ارتش نیرومند عراق را زمین‌گیر کند. و صدام این قاتل هزاران شهروند ایرانی را، وادار به امضا قرارداد الجزیره نماید. با پشتوانه ارتشی تا دندان مسلح، که مأموریت‌های فرامرزی (نه تروریسم فرامرزی) را از طرف آمریکا، با موفقیت به اجرا، می‌گذاشت. (نبرد ظفار) با کمک سازمان امنیتی اطلاعاتی چون ساواک و شکنجه‌گرانی که دوره‌های آکادمیک شکنجه را در اسرائیل و آمریکا دیده بودند. بزرگ‌ترین احزاب سیاسی و سازمان‌های کارگری را متلاشی کردند و سازمان‌های انقلابی مسلحانه را از میان برد. ضرورت اصلاحات بنیادی را با احداث چند کارخانه موتاز و یا تولید مواد نیمه ساخته شده یکی تلقی می‌کرد. نیروی مردمی را در محاسباتش وارد نمی‌کرد. و از توان اتحاد مردم درکی شایسته نداشت. از این رو، و به رغم این همه امکانات و توانایی، دیکتاتوری به‌زانو درآمد و ساختارش از هم پاشید. آری ضرورت اصلاحات، به صورت انقلاب، جامعه را دگرگون کرد، و سیستم اقتصاد وابسته را درهم پیچید. و امروز دقیقاً همه آن مسایل در حال تکرار است، دور باطلی که توفان مغربش در راه است.